

مقوله فرهنگ

و  
ضرورت نظریه پردازی

علی شیرازی

۲۰ شماره

تقسیم بندی آثار مختلف شهید مطهری مبتنی بر زمان شناسی این آثار و تاثیر مقتضیات زمان بر اندیشه حاکم بر آن ها، از دیدگاه حجت الاسلام و المسلمین مجتبی عزیزی، روش مطلوبی است برای مطالعه و بازخوانی هر باره آن ها. ایشان با قرار دادن کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» در کنار «داستان راستان» و تحلیل موضوعی آن ها با استفاده از نگرش های زمان شناسی، استاد مطهری را به طیب خاطر و کاردانی در زمینه بیماری های فکری و روحی اجتماع تشبیه می کنند که می داند چه داروی شفابخشی را از کجا و چگونه و برای چه گروهی از انسان ها تجویز کند. مجتبی عزیزی بر این یقین است که در دور نسیان آثار شهید مطهری، نه از گذشته موهوم خبری است و نه آینده ای که ترسیم شده است. خیالی، دست نایافتنی و گمراه کننده است.

حجت الاسلام و المسلمین عزیزی، قدرت و توانایی شهید مطهری را در فهم و ادراک مباحث مربوط به دین داری، فلسفه وحی و پیچیدگی های علوم فقه و کلام و نیز پل زدن های خلاقانه و کاربردی میان جنبه های مختلف این علوم را از الطاف الهی می داند؛ بر اساس این اعتقاد که حضرت حجت (ع) در هر زمان و بر حسب قاعده لطف، اصحاب و پیروان خود را به آن چه نیاز روز و مردم و جامعه است مسلح می کند. حجت الاسلام و المسلمین عزیزی، ترور شهید مطهری به دست گروه فرقان را نشانه تسلیم رسمی و اعلام بسته این گروه می داند و دلیلی بر صحت و خدشه ناپذیری این سخن که:

«روشن فکری صحیح به معنای بی نیازی از وحی نیست»

منظور تان این است که شهید مطهری خودش اقدام به پیاده کردن نوارهای سخن رانی و تدریس های شان می کردند؟

همین طور است. ولی بخشی از آن را دیگران هم انجام داده اند. به تازگی چندین جلد از یادداشت های استاد در قالبی بسیار نفیس و ارزشمند چاپ شده اند. اما من خودم معتقدم که آثار ایشان را در تقسیمات دیگری هم می توان گنجانید؛ از دیدگاه های مختلفی به آن ها نگاه کرد. یکی از آن ها، می تواند زمان شناسی باشد. یعنی می توانیم اقتضات و شرایط زمانه را در تولید آثار آن شهید دخیل بدانیم. یا این عنوان که ایشان با زمان حرکت کردند و تفکرشان خالی از مقتضیات قطعی و حقیقی زمان نیست. شهید مطهری جدای از زمن خودش زندگی نکرد. بعضی انسان ها در طول زمان زندگی می کنند و تابع زمان هستند. به طوری که نگاه و رنگشان متأثر از زمن است. بعضی ها نیز زمن را با خودش هم رنگ می کنند مانند امیرالمؤمنین سلام الله علیه که زمان را با خودش هم رنگ کردند. رسول مکرم اسلام (ص) نیز زمان نویی را به عالم امکان ارائه فرمودند. و انتظار است که از وجود قدسی حضرت حجت سلام الله علیه می رود، این است که در واقع تحولی در زمان ایجاد خواهند کرد. بنابراین، من معتقدم که چون استاد مطهری فرزند راستین این مکتب است. ضمناً یکی از بخش هایی که آثار ایشان را در ذیل آن می توان قرار داد، بحث زمان شناسی ایشان است. نوشتن و گفتن کارهای خوبی هستند، ولی تشخیص این که چه مطلبی در چه زمانی گفته یا نوشته شود، کار مهمی است. شخصی در وزن شهید مطهری که روش رئالیسم را در زمره آثارش دارد، با شناخت شرایط زمانه اش کتاب داستان راستان هم می نویسد.

یعنی کاری که از یک طلبه هم برمی آید.

بله، حتی یک ادم خوش ذوق غیر طلبه هم می تواند چنین کتابی بنویسد.

حال سوال این جاست که چرا شخصی به اعتبار ایشان، حاضر می شود چنین کار ساده ای انجام دهد؟

به اعتقاد من نباید آثار استاد را از شخصیت و وجودشان متفک بدانیم. گاهی به نظر می آید که بعضی از آثار ایشان نوعی مصادره به مطلوب است. از طرفی به لحاظ زمان شناسی، هم فرزند زمان هستند و هم هادی زمان. فرزند زمان هستند زیرا کسی که این آثار را نوشته، بر زمانه خودش اشراف داشته است. به همین دلیل

از نظر شما آثار شهید مطهری به چند بخش قابل تقسیم است و کفه ترازو به نفع آثار مکتوب ایشان سنگینی می کند یا آثار شفاهی؟

با مطالعاتی که شخصاً در مورد آثار شهید مطهری انجام داده ام به تقسیم بندی های متفاوتی رسیده ام که ب نظر شما منطبق است؛ یعنی بخشی از این آثار در قالب نوشتار یا مکتوب ارائه شده اند که کتاب های ایشان در همان دسته می گنجد. گفتنی است که بسیاری از کتاب های ایشان نیز حاصل تدریس ها و سخن رانی های آن شهید بزرگوار است.

است، برخوردار است. و اضافه می‌کنند که مردم در گذشته آزادانه و بدون هیچ‌گونه جبر و اجباری، در دامان امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> قرار گرفتند، پس امروز هم می‌توانند در دامان مکتبی که از مکتب آن حضرت پیروی می‌کند قرار بگیرند. این از امروز.

بعد استاد مطهری، فردای بسیار زیبایی را هم برای ما ترسیم می‌کند و درباره قیام و انقلاب حضرت مهدی<sup>(عج)</sup> می‌نویسد. در واقع، در هیچ‌یک از آثار دینی و جامعه‌شناختی استاد رد و نشانه‌ای از اتفاقات، اندیشه‌ها و آینده موهوم نمی‌بینید.

#### گذشته موهوم هم وجود ندارد.

درست است؛ بنابراین نه از گذشته موهوم سخن می‌گوید و نه از آینده موهوم. لذا زمان‌شناسی در آثار ایشان یک امر فوق‌العاده با اهمیت است. من گمان نمی‌کنم کسی توانسته باشد مانند ایشان بین گذشته و آینده چنین پلی زده باشند.

#### کمی بیش‌تر درباره تعقل‌گرایی و نمودهای عقلانیت در آثار شهید مطهری توضیح دهید.

ویژگی شاخص در آثار استاد این است که فردای نوشته‌هایش را خوب می‌بیند و آن‌ها را راضی می‌کند. یکی از مسائلی که در جامعه ما رواج پیدا کرد نوعی فاصله گرفتن از عقلانیت در دین‌داری بود. این مسأله در بین عوام جریان داشت و در بین خواص هم گاهی پیدا می‌شد، به طوری که نگاه عوامانه و بدون استدلال به دین و آن را یک عملیات فردی محض تلقی کردند، در جامعه نهادینه شده بود. الان هم برای برخی همین‌طور است؛ و بسیاری گمان می‌کنند که دین‌داری صرفاً به معنای نماز خواندن و آداب عبادی صرف است. این‌ها به‌تنهایی کافی نیستند. آثار استاد مطهری مملو از عقلانیت است، به این معنی که ایشان از این ابزار وسیع و دقیق برای اتصال مردم به وحی استفاده می‌کند. استاد مطهری مردم را به سمت کسب فیض از وحی راهنمایی می‌کند. من از دید خودم می‌توانم دو نوع عقلانیت را تعریف کنم: یکی تعقل پیرو و دیگری تعقل پویا. تعقل پیرو این‌گونه است که از فکر خود استفاده می‌کنیم، اما این تفکر همیشه فرع بر فکر دیگری است. مثل کسی که مرید شخص دیگری است و به خودش زحمت تفکر و تدبیر نمی‌دهد. یا مانند افراد خوش‌فکری که حرف‌شان از خودشان نیست. در اسلام و مکتب اهل بیت<sup>(ع)</sup>، عقل پیرو مورد قبول نیست؛ بدین معنا که انسانی از انسان دیگری که معلوم نیست از او عاقل‌تر باشد، پیروی کند.

پیروی عقل از وحی، تبعیت عقل از ائمه معصومین<sup>(ع)</sup> نشانه اتصال عقل انسانی به عقل الناس است؛ اگر عقل انسان، پیرو شرع و پیرو عقل الناس شد، کسی از او ایراد نمی‌گیرد، زیرا ظرفیت و قدرت عقلانی ما از هر لحاظ، کم‌تر از آنان است. نوع دیگر عقلانیت، بهره‌مندی از عقل پویاست. تعقل پویا آن است که انسان در پرتو عقل و شرع، در پرتو وحی و خدامداری، و در پرتو بندگی خدا تفکر کند و در مسیر توحید، فکر خود را بارور کند. در آن صورت است که او هم می‌تواند به دیگران افاضه بدهد و هم خودش به فیض برسد. در آثار استاد مطهری، احاطه تعقل پویا بر تفکر ایشان را مشاهده می‌کنیم و عقل رو به رشد را می‌بینیم. امروز بعد از سی سال که از مطالعه آثار استاد می‌گذرد، هنوز هم به نظر می‌آید که این آثار با فضای امروز جامعه ما قابل تطبیق هستند. و جوانان امروز به‌شدت احساس می‌کنند که به فکر و کلام و ایده و نظرات استاد مطهری، نیازمندند و این نشانه پویایی عقل است. این عقل، عقل صامت، ساکت و ساکن نیست. تعقل ساکن در عصر خودش راه به جایی نمی‌برد، چه برسد به این که بخواهد به عصر و زمان دیگری نیز تسری پیدا کند. در نسل خودش حرفی برای گفتن ندارد، چه برسد به این که بخواهد در نسل بعدی حرفی برای گفتن داشته باشد. اما شما می‌بینید که کلام استاد مطهری در نسل بعد از خودش نیز حرف‌های زیادی برای گفتن دارد و راهنما و راه‌گشاست. تعقل و عقلانیت در نگاه شهید مطهری و در آثارشان،

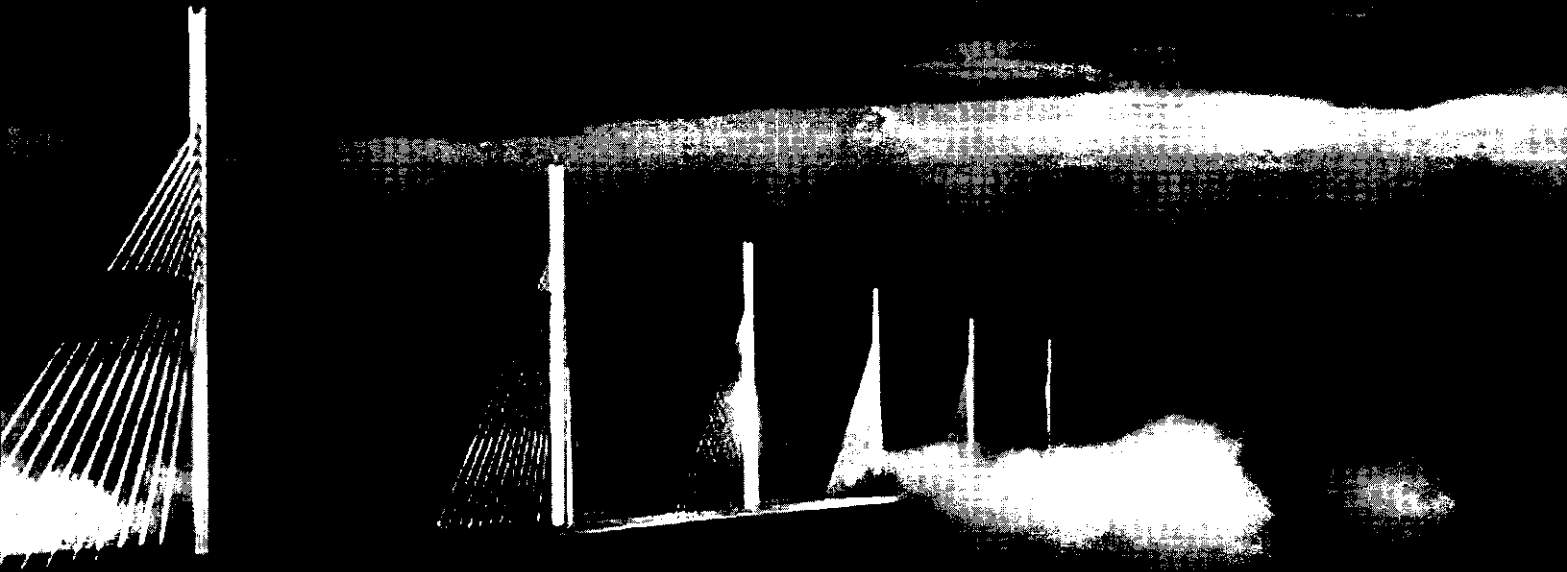
می‌بینید که کتاب «مسأله حجاب»، «داستان راستان» و «حماسه حسینی» را می‌نویسد. مسأله انقلاب اسلامی را مطرح می‌کند و «جاذبه و دافعه حضرت علی<sup>(ع)</sup>» از قلمش می‌تراود. استاد مطهری در واقع نشان می‌دهد که آینده را نیز به‌خوبی رصد می‌کند. یک نویسنده و سخنور خوب باید این مسأله را درک کند که فردای نوشتار و سخن او با چه مقتضیاتی روبرو می‌شود. استاد مطهری در حقیقت فردای آثار خود را از پیش می‌دیده است. در توجه به آثار استاد متوجه می‌شویم که ایشان از شخصیتی هم‌چون یک طبیب برخوردار است که هم تشخیص می‌دهد، هم نسخه می‌نویسد و هم شما را به محل تهیه دارو راهنمایی می‌کند. و مصرف را به خودتان واگذار می‌کند. این خصوصیت بارزی از آثار استاد مطهری است که هرگز به جای ما فکر نمی‌کند و این وجوه بسیار عالی در بیانات و کلمات و نگاه استاد مطهری به‌وضوح مشاهده می‌شود.

علاوه بر زمان‌شناسی و تأثیر مقتضیات زمان- چه زمان حال و چه زمان آینده در کتاب‌های ایشان- تأثیرپذیری از دیروز هم در آثار ایشان پیدا است. استاد مطهری بین گذشته، حال و آینده پل می‌زند و دیروز را به فردا متصل می‌کند و ما را بی‌نیاز از دیروز و غافل از فردا نمی‌کند و امروز را هم از یاد نمی‌برد. ماهیت بعضی از کتاب‌ها این‌گونه است که دیروز را از یاد ما می‌برند؛ مثل فیلم‌های علمی-تخیلی. یکی از مضرات این‌گونه فیلم‌ها این است که دیروز انسان‌ها را از آن‌ها می‌گیرند و فردایی افساطی را برای آن‌ها ترسیم می‌کنند که هیچ‌گاه موعد نقدشدن آن فراموشی‌رسد. نکته جالب این است که مخاطب از آن می‌داند که چنان فردایی وجود ندارد. بعضی از نوشتارها این‌گونه‌اند. حتی در حوزه‌های علوم انسانی هم فراوان چنین آثاری داریم؛ مثل بسیاری از رمان‌ها که مخاطب را از دیروزش جدا می‌کنند. در اصل مأموریت آن‌ها همین است، یعنی آن‌ها مأمورند که مخاطب را از دیروز جدا و به فردایی روشن یا تاریک دل خوش کنند. یکی از کارهایی که استاد مطهری کرده این است که دیروز را به‌درستی نشان می‌دهد. مثلاً کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران»، کتابی است که دیروز ما را زمان‌بندی‌شده و نظام‌مند ارائه می‌دهد و می‌گوید که فضا و وضعیت حاکم بر آن زمان چگونه بوده است. مثلاً ایشان در مورد آزاداندیشی ایرانیان و امتداد آن از دیروز تا امروز می‌فرماید که اگر ایرانیان به زور اسلام را پذیرفتند، پس می‌بایست با گذشت یک یا یک قرن و نیم بعد از ورود اسلام که دیگر همه چیز آزاد شده بود، به دین خودشان بازگردند، ولی این کار را نکردند و دین اسلام را پذیرفتند.

یعنی استاد مطهری بر خلاف برخی مورخان که کوشیده‌اند پذیرش اسلام توسط ایرانیان را امری جبری و قهری قلمداد کنند، این دروغ تاریخی را به زیباترین وجه ممکن بر ملا کرده‌اند.

همین‌طور است؛ گذشته نظام‌مندی که ایشان ترسیم می‌کند باعث می‌شود تا ما امروز خود را به‌درستی بشناسیم. وقتی روشن می‌شود که نیاکان ما اسلام را با طیب خاطر و آگاهانه پذیرفتند، طبعاً ما نیز امروز می‌توانیم این مکتب را با اطمینان خاطر بپذیریم. حال امروز، چه روزی است؟ امروز روزی است که مردم در برابر یک انتخاب بزرگ قرار گرفته‌اند که آیا نهضت حضرت امام<sup>(ره)</sup> را آزادانه بپذیرند یا پیرو نظام شاهنشاهی‌ای باشند که صدر و ذیل آن معلوم بود. یعنی جناب استاد، دیروز ما را به‌گونه‌ای تعریف و ترسیم می‌کند که به امروز متصل شود. بعد برای رسیدن به این مقصد، الگو هم ارائه می‌کند. از جمله الگوهایی که با پشتوانه‌های علمی ارائه می‌کند، تاریخ انسان، مدنیت انسان و اجتماعی‌بودن اوست. حتی درباره قضا و قدر و تأثیر اعمال ما در تغییر قضا و قدر به‌طور مشروط در کتاب «عدل الهی» سخن می‌گوید؛ چرا؟ برای آن که جامعه به آن درجه از کمال برسد که همه بدانند انسان از توانایی تغییر جریان غالبی که خلاف عقلانیت ذهنی و عینی

در توجه به آثار استاد متوجه می‌شویم که ایشان از شخصیتی هم‌چون یک طبیب برخوردار است که هم تشخیص می‌دهد، هم نسخه می‌نویسد و هم شما را به محل تهیه دارو راهنمایی می‌کند



پنجاه و شصت وضعیت جامعه ما مانند همان بازار بود که هر کس هر چه داشت، برای عرضه آورده بود. حتی کسانی هم که حرفی برای گفتن نداشتند و همه متاع فکری‌شان مانند کالای آن دوره گرد، یک عدد قاشق کج مستعمل به درنخور غیر قابل استفاده بود، در آن بازار حضور داشتند. در این بازار مکاره، فضای هرج‌ومرج حاکم بود به این دلیل که مردم، در حال گذر از یک فضای مطلق‌نگری به یک فضای مقیدنگری بودند.

مطلق‌نگری یعنی «همین است و جز این نیست». در آن دوران، جامعه ما یک جامعه مطلق‌نگر بود و این باور بر اندیشه‌های مذهبی‌ها و غیر مذهبی‌ها غلبه داشت. به‌طور کلی همه چیز ما افراطی بود و تعادلی دیده نمی‌شد. در این آشفته‌بازار، استاد مطهری مانند بقیه و بدون هیچ تبعیضی نظرات خود را ارائه می‌کند، هم نقد می‌شود و هم نقد می‌کند. انواع و اقسام حرف و حدیث‌ها را می‌شنود و حتی دو سه بار ایشان را از حسینیه ارشاد بیرون کردند؛ در جاهای مختلف هم بر سرشان داد زدند، و عده‌ای به ایشان زنده‌باد و مرده‌باد هم می‌گفتند. ایشان هیچ‌وقت به خودشان اجازه ندادند که به جای دیگران فکر کنند. من که توفیق داشتم گاهی کتاب‌های ایشان را مطالعه کنم، این مسأله را فهمیدم که شهید مطهری کسی است که هیچ‌گاه به جای کسی فکر نمی‌کند. منطقی، منطقی قرآن کریم است. اما در منطق بازار بدین‌گونه عمل می‌شود که فروشندگان با هماهنگی هم مدل خاصی از یک کالا را عرضه می‌کنند و اجازه انتخاب را از خریدار می‌گیرند و با این کار تفکر مشتری را کانالیزه می‌کنند. در سینما هم همین شیوه حاکم است. فیلم‌سازان سعی می‌کنند چند چیز را به بیننده القا کنند که ما همیشه دشمن داریم، دشمن از جنس ما

همیشه تلازم با شرع را در خود حفظ می‌کنند. یعنی هیچ‌گاه عقل را مستقل از وحی مطرح نمی‌کنند و آن را مستقل از وجود نورانی و قدسی معصوم<sup>(ع)</sup> نمی‌دانند. لذا شما می‌بینید که کتاب‌های استاد مطهری مشحون از روایات اهل بیت<sup>(ع)</sup> است. ایشان در جای‌جای آثارشان از معصوم<sup>(ع)</sup> فیض می‌برد.

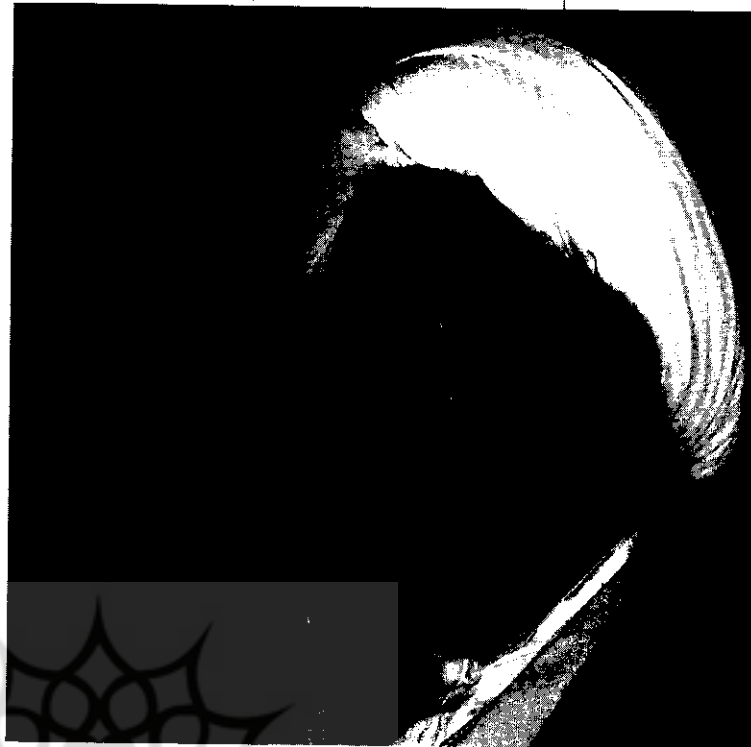
درواقع استاد مطهری، عقلانیت را در محضر وحی پر و بال می‌دهد آن را به اوج می‌رساند. لذا عقل در نگاه و آثار ایشان همواره در پرتو وحی است. عقل ایشان فرع بر تعقل زید و عمرو نیست، فرع عقل الناس است که در وجود رسول مکرم اسلام<sup>(ص)</sup> به ظهور رسیده است.

**مختصری درباره اوضاع فکری آن زمان که استاد مطهری فعالیت می‌کردند و نیز عقلانیت حاکم بر جامعه آن دوران توضیح دهید.**

فردی که فی‌المثل مرشد فکری ماست، خواهی‌نخواهی بر تفکر ما تاثیر می‌گذارد و ما فکر خود را در اختیار او قرار می‌دهیم. او اموری را به ما القاء می‌کند که در شکل‌گیری تفکر ما بسیار مهم است. در دوران فعالیت فکری استاد مطهری، نخله‌های فکری دیگر هم فعالیت داشتند؛ مانند چپی‌ها، راستی‌ها، مادپون و کمونیست‌ها، لیبرال‌ها و سنت‌گراهای متحجر که در «روش رئالیسم» استاد مطهری و اقتدار ایشان در تدریس، نمونه‌هایی از فرآیند فکری آن‌ها نمود پیدا کرده است. خیلی‌ها بودند که به این بازار متاع فکری آورده بودند. در آن عصر، جامعه ایران مثل بازار روز شده بود که هر کسی هر چه داشت، می‌آورد. روزی در حین قدم‌زدن در بازاری دیدم که آقای یک عدد قاشق کج و کثیف را برای فروش آورده بود. در عصر ما، به‌ویژه در اواخر دهه چهل و سال‌های دهه

استاد مطهری بین گذشته، حال و آینده پل می‌زند و دیروز را به فردا متصل می‌کند و ما را بی‌نیاز از دیروز و غافل از فردا نمی‌کند و امروز را هم از یاد نمی‌برد





حیات علمی استاد مطهری در یک فضای غبارآلود بود. فضای آن زمان مانند فضای باز و شفاف امروز نبود. اگر استاد امروز شهید می شد، شاید به واسطه شهادت ایشان، کل عالم تعطیل می شد

نیست، از ما قدرتمندتر است، و ما هستیم که آن را از بین می بریم؛ پس شما راهی جز تبعیت از ما ندارید. سوپر استارها را هم تنها با انگیزه تابع کردن مخاطبان به وجود می آورند.

اما استاد مطهری که شاگرد مکتب حضرت امام<sup>(ع)</sup> است، هرگز به جای کسی فکر نمی کرد. ایشان مانند قرآن راه را نشان می دهد. قرآن کریم، در سوره مبارکه واقعه، از آیات ۵۶ به بعد، چهار بار از کلمه «فرایتم» استفاده می کند. آن جا که می فرماید: «فرایتم ما تمنون، انتم تخلقونه ام نحن الخالقون». آیا به خلقت و انتقال نطفه ای که منتقل می شود، فکر کرده اید؟ شما آن را خلق کرده اید یا ما؟ ما سهم شما را قبول داریم، اما شما هم سهم ما را بپذیرید، چون ما خالقیم. «فرایتم» یعنی «آیا فکر می کنید؟» معنی آن این است که باید خالقیت من را بپذیرید. باز در مورد زراعت می فرماید: «انتم تزرعونه، ام نحن الزارعون». یعنی در این دانه ای که در زمین می کارید، فکر کرده اید؟ آیا شما آن را پرورش می دهید یا ما؟ بعد می فرماید: «لو نشاء لجعلساء خطاماً»، اگر ما اراده کنیم، آن را تبدیل به گاه سوخته می کنیم و شما نمی توانید جلوی ما را بگیرید. در دنباله می فرماید که «فرایتم النار، آیا آتش را می بینید؟» «انتم انشאתم شجرتها ام نحن المنشئون» یعنی آیا ماده ای که برافروخته می شود را شما به وجود آورده اید یا ما؟ در واقع فکر شما را بالا می برد تا جایی که ما از سر تعقل و تفکر و تعمق و تدبیر خالقیت، تدبیر و توحید افعالی را بپذیریم. به همین دلیل است که کسی که به قرآن مؤمن می شود، هرگز دست از آن برنمی دارد. مکتب اهل بیت<sup>(ع)</sup> هم همین گونه است. این مکتب، علی الدوام شما را به فکر کردن وامی دارد تا عمیق نگاه کنیم. بشر را تشویق می کند تا همواره در اعماق آب به دنبال لولو و مرجان برود و در سطح باقی نماند. من کلیت آثار استاد شهید مطهری را که مطالعه کرده ام، این امر را در آن ها مشحون و معلوم یافته ام که ایشان به جای ما فکر نمی کند؛ چه در مباحث کلامی خود، چه در مباحث فقهی و چه در مباحث اجتماعی و تاریخی، بلکه فکر ما را ارتقا می دهد. این که می گویم ایشان ایدئولوگ انقلاب است، یک دلیل آن این است که مردم را با منطق انقلاب آشنا می کند نه

این که مردم را مجبور به پذیرش منطق انقلاب کند، و این دو حرف متفاوت است. در همین جمهوری اسلامی هم گاهی فرد یا گروهی سیاسی با وعده و وعید و با توسل به ابزارهای تبلیغاتی می کوشد مردم را وادار به پذیرش حرف خود می کند. اما گاهی هم ما منطق خودمان را ارائه می دهیم و مردم را در انتخاب آن آزاد می گذاریم. استاد مطهری در آن بازار، منطق خودش را بدون هوجی گری و فریاد عرضه کرد. بقیه حرف ها غبار بودند، و وقتی غبارها نشستند، منطق کلام ایشان بیش تر و بهتر نمایان شد.

**پس شاید به همین دلیل باشد که آثار ایشان بعد از شهادتشان به شکل حیرت آوری فراگیر و پرخواننده شد.**

طبیعت انقلاب با سر و صدا و شلوغی همراه است. در انقلاب، ما نیز به واسطه فعالیت های منافقین فضای غبارآلودی به وجود آمده بود و اتفاقاً در همان هیاهوها افراد و گروه های مختلف به ارائه دیدگاه ها و ایدئولوژی های شان اقدام می کردند. همین منافقین در مقابل کنش های مردمی، واکنش نشان می دادند؛ اما انسانی که کلامش حق است، با همان آرامش خود حقانیتش را ثابت می کند. حیات علمی استاد مطهری در یک فضای غبارآلود بود. فضای آن زمان مانند فضای باز و شفاف امروز نبود. اگر استاد امروز شهید می شد، شاید به واسطه شهادت ایشان، کل عالم تعطیل می شد. شهید مطهری یک اندیشه بود، یک فکر، یک ایده بود؛ یک فرد نبود، بلکه یک نوع نگاه بود. و این مسائل با هم متفاوت است.

**پس ایشان از آثار خودشان هم عبور کرده اند.**

ایشان هیچ گاه در آثارشان متوقف نماندند. من کار ایشان را تشبیه می کنم به آب رودخانه ای که دائم در حرکت است، گاهی این آب رقیق می شود و اثر «داستان راستان» را به وجود می آورد. گاهی که خیلی غلیظ می شود، کتاب «روش رئالیسم»، «شرح منظومه» و «عدل الهی» را می آفریند؛ و گاهی هم که جاری می شود اثری مانند «حماسه حسینی» خلق می شود. کتاب «حماسه حسینی» خودش پدیده حیرت انگیزی است که گاهی فریاد می زند و گاهی آرام جریان دارد. به طور کلی، استاد مطهری آینده را به درستی رصد کرد و کسی می تواند امروز خوب بنویسد که فردا را به روشنی ببیند.

**گروه تروریستی فرقان چه شناختی از شهید مطهری داشتند که چنین مرد آرام و ژرف اندیشی را به شهادت رساندند؟**

من شخصاً اعتقادی دارم که حضرت حجت<sup>(ع)</sup> در هر زمانی، بر حسب قاعده لطف، اصحاب و طرفداران خود را به آن چه که نیاز روز مردم و جامعه است، مسلح می فرمایند؛ مثلاً میرزای شیرازی را به نفوذ کلام مسلح کردند، به طوری که با اعلام فتوی تحریم تنباکو، حتی زن ناصرالدین شاه هم قلیان را شکست. انبیا و ائمه<sup>(ع)</sup> و اولیای خدا دائماً اصحاب خودشان را در اعصار و زمان های مختلف به علومی که نیاز زمانه بوده است، مسلح کرده اند. در جبهه مقابل آن ها، شیطان هم بیکار نیست و البته قرار هم نیست که بیکار باشد. در خطبه هفت نهج البلاغه، امیرالمومنین<sup>(ع)</sup> عبارتی دارند بدین مضمون که وقتی گناه کاران در اعمال خود شیطان را ملاک قرار می دهند و شیطان هم آنان را شریک خود کرد، در سینه آن ها دو کار انجام می دهد؛ یکی آن که تخم گذاری می کند و دوم این که صبر می کند تا جوجه ها سر از تخم در آورند. یعنی قلب آدمی زاد، تبدیل به آشیانه امن شیطان می شود؛ بعد هم در دامان خود، این جوجه ها را تربیت می کند، یعنی این که شیطان در یک سیر مرحله بندی شده که قرآن کریم از آن به «خطوات الشیطان» تعبیر می کند، بر انسان مسلط می شود. خطوات جمع خطوه به معنای آرام راه رفتن، گام به گام راه رفتن است. شیطان هم گام به گام اصحاب خودش را مسلح می کند، این سخن به ما می آموزد که: شیطان دارای علم و سواد است، آدم ها را می شناسد،

طراح است، در شناختن ضعفها دقیق است، روز قیامت هم که گناه کاران گریبان او را می گیرند و به او می گویند که تو ما را بدبخت کرده ای، می گوید به من چه ربطی دارد. در سوره ابراهیم<sup>(۲)</sup> هم از قول شیطان آمده است که: «خداوند دعوت کرد و من هم دعوت کردم، شما می خواستید نپذیرید. مرا ملامت نکنید، خودتان را سرزنش کنید.» بنابراین دعوت می کند، شیطان با لطافت و ظرافت و گام به گام و خطوه به خطوه و آرام آرام اصحاب خود را پیدا می کند و آن ها را مسلح می کند. اما نوع تسلیح شیطان به حالات روحی آن بخت برگشته بستگی دارد. هیچ وقت شیطان به من طلبه نمی گوید که ماشینی در سر کوچه آماده است، سوار شو و برو. چون که می داند من این کار را نمی کنم. اما به من می گوید که نسبت به هم لباس خودت حسادت کن. این نشان دهنده آن است که با هر قشری، هر صنفی، هر نوعی و هر آدمی، به شکل خاص خودش رفتار می کند.

### یعنی ما شهود شیطانی هم داریم؟

نمی توان گفت شهود شیطانی. تعبیر من این است که آن دعوت، در واقع یک نوع تعلیم و تعلم و گونه ای القا است. در قرآن داریم که شیاطین به هم دیگر وحی می فرستند. وحی یعنی پنهانی به یکدیگر اشاره می کنند. یعنی همان القائات و وسوس شیطانی. شیطان به کسانی که آن ها را در مسیر گناه قرار داده ممکن است گه گاهی سر بزند، اما سرمایه گذاری اصلی اش در جای دیگری است. کجا؟ آن جایی که بتواند بیشترین ضربه را به مکتب رسول خدا<sup>(ص)</sup> وارد آورد. در کجا بیشترین ضربه را وارد می کند؟ هر کجا که به تأثیرگذاران این مکتب نزدیک باشد، سنگر به سنگر. یکی از خاکریزهای بسیار مهمی که شیطان دارد، تخریب است.

من شخصا معتقدم افرادی که شهید مطهری را به شهادت رساندند، با آن که نام فرقان (که نام قرآن است) را هم بر خودشان گذاشته بودند، با این جنایت نشان دادند که حرکت دقیق شیطان در نفس و روح آنان جاری بوده است؛ شیطان به آنان آموخته بود که با چه ظرافتی و از کجا ضربه خود را وارد آورند. آنان تیمی را تشکیل دادند که این تیم به نام قرآن و به بهانه دفاع از قرآن، مفسر قرآن را کشتند. این تفکر در ادامه همان فکری بود که قرآن را بر سر نیزه ها کرد تا باطن قرآن را به زانو در آورد، که الحمدلله رب العالمین، هرگز نتوانستند و دیدیم که ریشه آنان هم سوخت. اما بنده معتقدم که یکی از چالش های بزرگ عصر ما جمود فکری بوده و هست؛ یعنی این که یک فکر جامد، انعطاف ناپذیر و با پیش فرض های مطلق ذهنی بر انسان حاکم شود. این چیزی است که شیطان به آن نیاز دارد و این به تعبیر نهج البلاغه، همان صدر و سینهای است که شیطان در آن تخریب می کند. اگر علل تشکیل گروه فرقان بررسی شود، می بینیم که ثمره تلاش چندین و چند ساله آن ها، شهادت استاد مطهری، شهید مفتاح و امثال این بزرگواران بوده است.

با تدقیق در این وقایع، می بینیم که در وقوع آن ها فرآیندی طی شده است، یعنی در واقع شیطان، اصحاب خودش را به جمود و تخریب و به انعطاف ناپذیری پیش زمینه های فکری مسلح می کند، و پس از آن که آنان مطلق گرا شدند، یعنی خود را حق مطلق دیدند، طبیعتا غیر خود و نافی خود و متضاد با فکر خود و به طور کلی هر چه را که در طول فکرشان نباشد را نمی توانند ببینند و تحمل کنند. بعضی ها می گویند گروه فرقان برداشت های درستی از قرآن نداشتند. همه این ها درست است، اما در این میان، پرده ای وجود داشت که باید آن را کنار زد و حقایق را دید تا دیگر هیچ وقت فرقان دومی به وجود نیاید، و آن این است که شیطان گاه اصحاب خودش را از بین ما انتخاب می کند و در این راه تلاش زیادی هم از خود نشان می دهد. شما فکر می کنید که وهابیت چگونه به وجود آمد؟ شیطان برای عصر ما، اصحاب خود را با این جمود فکری مسلح

کرده است، همین جمودی که هم اکنون وهابیت به آن دچار است، گروه فرقان به نوع دیگری در سیستم فکری خود داشتند. چرا آنان استاد مطهری را می کشتند؟ به این دلیل که استاد مطهری، مردم را از جمود برحذر می داشتند. مکتب استاد مطهری اجازه جمود به کسی نمی دهد. زیرا تعقل، تفکر و گفتار ایشان بویاست و ایستایی نمی شناسد و هیچ گاه رسوب نمی گیرد. بنابراین، این تخریب و جمود یکی از بلاهای جامعه ما بوده است. وقتی که امام<sup>(ع)</sup> می فرماید: «مصطفای من از ظرفی آب خورد و بعد هم آن ظرف را شستند»، به نکته بسیار عمیقی اشاره دارند. وقتی در جامعه با افرادی روبه رو هستیم که به تفکر و تعقل دینی، عقلانیت دینی، یا نفی مطلق نگاه می کنند، نباید انتظار داشت که شخصیتی مثل مرتضی مطهری را تحمل بکنند. انقلاب، استاد مطهری را بیش تر از قبل معرفی کرد. ایشان از بهترین شاگردان امام بودند؛ مجتهد، مفسر قرآن و فقیه بود. از بین بردن ایشان برای امثال فرقان لازم بود، چرا؟ به این دلیل که ایشان روز به روز به افراد جدیدی را به سپاه رسول خدا<sup>(ص)</sup> اضافه می کرد. استاد، مبلغ و مروج توحید بود؛ پس باید از فعالیت ایشان جلوگیری می کردند. البته آنان فقط خیال کردند که جلوی ایشان را گرفته اند. چرا؟ زیرا که استاد مطهری، مرتضی مطهری نیست، بلکه یک جریان است. همان گونه که حضرت امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> یک فکر، یک ایده، یک جریان و یک جهان بینی است. مکتب امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> و آدم هایی که در این مکتب تربیت می شوند، همه همین گونه هستند یعنی در ذات خود یک جهان بینی و ایدئولوژی هستند. از آن طرف هم آدمی مثل معاویه بن ابوسفیان، تالیوی تخریب است.

معاویه هم به عنوان یک فکر، اندیشه و جریان شناخته می شود. امروز هم معاویه وجود دارد؛ امروز هم قرآن بر سر نیزه می رود. مسلمان هایی که در غزه تکه تکه شدند، و لا اله الا الله و شهادتین هم گفته بودند، چرا توسط کسانی که مدعی دفاع از دین هستند، هیچ حمایتی نشدند؟ چون اسلام آن مسلمانان، رنگ و بوی اسلام امثال مطهری را دارد. لذا وهابی ها از اسرائیل، صهیونیسم، یهود، از دشمن درجه یک رسول خدا، خواهش کردند که محض رضای شیطانی که می پرستید، این ها را که بوی انقلاب می دهند از بین ببرید. سنی، شیعه و مسیحی باشند یا نباشند، فرقی نمی کند؛ ولی بوی انقلاب می دهند. معاویه هم می گفت که هیچ کس نباید بوی علی<sup>(ع)</sup> بدهد. لذا در یکی از بخش نامه های خود که در کتاب «سیری در عصمت اهل بیت(ع)» ثبت شده، گفته است: «اگر متوجه شدید که هر کسی صحابی و شیعه ابوتراب است، حقوق او را از بیت المال قطع کنید، آن ها را تحت فشار قرار دهید و خانه های شان را بر سرشان خراب کنید.» چرا؟ چون بوی خوش امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> به گونه ای پخش شده بود که معاویه و هم پالکی هایش نمی توانستند تحمل کنند. بوی عطر معارف امیرالمؤمنین<sup>(ع)</sup> هم از زبان استاد مطهری پراکنده می شود و از قلم ایشان تراوش پیدا می کند. این نورانیت وقتی که تشدید می شود، همه جا را دربرمی گیرد. حال اگر کسی بخواهد به خورشید، تیراندازی کند، هرچند تیرش به سمت خورشید می رود، ولی هرگز به هدف اصابت نمی کند؛ «مه فشانند نور و سگ عوعو کند». اگر تا صد سال هم این سگ عوعو کند، نور ماه کار خودش را می کند. استاد مطهری از آن جایی که یک فکر، یک ایده و یک نگاه است، مورد تهاجم ددمنشانه گروه فرقان قرار می گیرد. همین امروز هم عوامل وهابیت که حرم امام حسن عسکری<sup>(ع)</sup> و امام هادی<sup>(ع)</sup> را تخریب می کنند، به چه دلیل است؟ من می گویم به این دلیل که حرفی برای گفتن ندارند. دو نفر که با هم بحث می کنند، هر کدام که فریاد می زند، ضعیف تر است. ترور شهید مطهری، رسماً اعلام تسلیم و شکست گروه فرقان بود، آنان در مقابل این فکر تسلیم شدند که: «روشن فکری صحیح به معنای بی نیازی از وحی نیست.» ■

استاد مطهری، عقلانیت را در محضر وحی پر و بال می دهد آن را به اوج می رساند. لذا عقل در نگاه و آثار ایشان همواره در پرتو وحی است